

عمران خان مذاکرات برای تشکیل دولت ائتلافی پاکستان را آغاز کرد

اگر چه هنوز نتایج نهایی انتخابات اعلام نشده است اما حزب او تا کنون بیشترین کرسی‌ها را در مجلس پاکستان به دست آورده است. حزب تحریک انصاف می‌گوید شماری از احزاب و گروه‌های کوچک و مستقل از تشکیل چنین دولتی به نخست‌وزیری عمران خان حمایت می‌کنند. این حزب هم‌چنین درصد تشکیل دولت در پنجاب پاکستان است که بزرگ‌ترین استان در این کشور به شمار می‌رود. تشکیل دولت محلی در این استان به رغم آن صورت می‌گیرد که حزب حزب مسلم لیگ شاخه نواز بیشترین کرسی را در مجلس محلی به دست آورده است.

در همین حال گروهی از احزاب سیاسی در پاکستان گفته‌اند نتایج انتخابات پارلمانی را نمی‌پذیرند. حزب مسلم لیگ شاخه نواز هم که به نظر می‌رسید پیشتر نتیجه انتخابات را پذیرفته در میان احزاب معترض است. این گروه از احزاب سیاسی پاکستان گفته‌اند در این انتخابات تقلب شده است و خواهان برپایی انتخابات جدیدی شده‌اند. آن‌ها گفته‌اند تظاهراتی در این زمینه برگزار خواهند کرد. مولانا فضل‌الرحمن، رهبر حزب جمعیت علمای پاکستان گفته است جنبشی اعتراضی در پاکستان شکل خواهد گرفت. شهباز شریف، برادر نواز شریف گفته است حزب مسلم لیگ شاخه نواز هنوز در باره حضور یا تحریم مجلس جدید پاکستان تصمیم نگرفته است. یکی از اعضای بلندپایه این حزب پیشتر گفته بود حزب مسلم لیگ شاخه نواز به عنوان حزب مخالف در مجلس حضور خواهد یافت.

شماره ۱۹۰ سال پنجم، یکشنبه، ۷ اسد، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۹ جولای ۲۰۱۸

دوم اسد؛ روزی که به صدای عدالت خواهی نه گفتند



که اسحق علی احساس

مردم افغانستان منتظرند که بفهمند پشت این جنایت چه گروه و جریانی قرار داشت و چرا نهادهای امنیتی نیروی کافی برای تأمین امنیت تظاهرات اعزام نکرده بودند؟ اگر پای حکومت نمی‌لنگد و دست‌ان‌اش با جنایت‌کاران در یک کاسه نیست، باید به جای انکار و بی‌خبری، نتایج یافته‌های کمیسیون حقیقت‌یاب این فاجعه را با مردم شریک کند و در صورتی که این نتایج برای مردم قابل قبول نباشد، از یک نهاد معتبر بین‌المللی برای ایجاد اعتماد لازم میان مردم و حاکمیت، دعوت کند تا فاجعه‌ی دوم اسد را به بررسی بگیرد.

طالبان آغاز مذاکرات با مقام‌های امریکایی را تأیید کردند

گروه طالبان گفته‌اند که نمایندگان این گروه هفته‌ی گذشته با شماری از مقام‌های امریکایی در دوحه، پایتخت قطر در مورد گفت‌وگوهای صلح، دیدار کردند. رسانه‌های پاکستانی به نقل از مقام ارشد طالبان گزارش کرده‌اند که الیز ویلز، معاون دستیار وزیر خارجه امریکا در امور آسیای جنوبی و مرکزی ریاست هیأت گفت‌وگو کننده‌ی امریکا را با نمایندگان طالبان به عهده داشت. معتمض آغا جان، وزیر پیشین مالیه طالبان گفته است در این گفت‌وگوها روی زمینه‌سازی و ادامه دیدارها با امریکایی‌ها در آینده بحث شده است. پیش از این نیز گروه طالبان گفته بودند که تاکنون چندین بار با مقام‌های امریکایی در مورد صلح افغانستان مذاکره کردند.

شبکه‌ی تلویزیونی ان بی سی امریکا به نقل از منابعی در گروه طالبان گزارش داده بود که نمایندگان طالبان با مقام‌های امریکایی در افغانستان، قطر و امارات متحده عربی دیدار و مذاکره کردند. یک مذاکره‌کننده‌ی طالبان به این شبکه‌ی خبری گفته بود که آنان تاکنون چندین بار با مقام‌های امریکایی در یک هتل در دوحه، پایتخت قطر ملاقات کردند. این در حالی است که مقام‌های امریکایی گفت‌وگو با نمایندگان گروه طالبان را رد کرده‌اند. چندی پیش ریاست‌جمهوری افغانستان و شورای عالی صلح نیز گفته بود که گفت‌وگوهای صلح افغانستان از صلاحیت حکومت این کشور است و گفت‌وگوهای صلح باید از سوی افغان‌ها رهبری شود.

یورش نیروهای امنیتی به لیسه افغان-ترک جوزجان

از دیشب به این سو لیسه افغان-ترک شبرغان مورد محاصره نیروهای امنیتی قرار گرفته است. مسئولان این لیسه می‌گویند، این نیروها بدون اجازه کتبی دادستانی کل، برای بازداشت چهار آموزگار این مکتب که در کودتای نافرجام ترکیه دست داشتند، می‌خواهند وارد مکتب شوند. محمود صدیقی معاون لیسه افغان-ترک شبرغان می‌گوید، نیروهای امنیتی صبح دیروز پس از آن که با واکنش اولیای دانش‌آموزان روبه‌رو شدند، با زور وارد لیسه شدند.

اولیای دانش‌آموزان در این رابطه می‌گویند، نیروهای ضدآشوب به‌واسطه موت‌های آب‌پاش شماری از دانش‌آموزان را زخمی کرده‌اند که زن حامله‌ی نیز در میان زخمیان است. از سوی هم مولوی لطف‌الله عزیزی، والی جوزجان می‌گوید، بر اساس توافقی که میان حکومت افغانستان و ترکیه صورت گرفته، فعالیت آموزگاران متهم به دست‌داشتن در کودتای ترکیه غیرقانونی است و باید آموزگاران جدیدی با آن‌ها جایگزین شوند. بنابراین، شهادت‌نامه‌هایی که از سوی این آموزگاران به دانش‌آموزان داده می‌شود نیز مدار اعتبار نیست. به گفته والی جوزجان، حکومت در این رابطه با اولیای دانش‌آموزان حرف می‌زند اما آن‌ها تاکنون این درخواست حکومت محلی را نپذیرفته‌اند. اولیای دانش‌آموزان مکاتب افغان-ترک با نكوش اقدام نیروهای امنیتی، می‌گویند که اگر به قیمت جان‌شان هم تمام شود به آن‌ها اجازه نمی‌دهند آموزگاران لیسه را بازداشت کنند.

واقعیت‌های پشت پرده‌ی شکل‌گیری ایتلاف‌های ملی

محمد نسیم نظری



جمه‌وری روز پنج‌شنبه طی یادداشتی در صفحه فیس‌بوکش نوشته بود: «رهبری حکومت از هرگونه اصلاحات جدی و ساختاری برای بهبود وضعیت استقبال می‌کند؛ اما ایتلاف بزرگ ملی با مشکل نبود استراتژی مشخص اصلاحی روبرو بوده و نمی‌تواند زمینه ساز مناسب برای آوردن اصلاحات بنیادین در سکتورهای دولتی باشد».

ایتلاف بزرگ ملی در حال شکل می‌گیرد که کشور در اوج بحران امنیتی- سیاسی به سر می‌برد، ایتلاف‌های شمال همراه با تظاهرات و اعتراض‌های مدنی از یک طرف و برخورد سطحی رهبران حکومت با مطالبات مدنی شهروندان از جانبی، ماهیت گفت‌مان‌های ملی را در افغانستان با چالش روبرو ساخته و چشم انداز مبهمی برای اصلاحات بنیادین در کشور به وجود آورده است.

هفته‌ی گذشته ایتلاف بزرگی در کابل تحت نام «ایتلاف بزرگ ملی برای نجات افغانستان» با حضور چهره‌ها و شخصیت‌های نسبتین سرشناس سیاسی اعلان موجودیت نمودند. این ایتلاف که متشکل از چهره‌های درشت سیاسی- جهادی با روی کرد انضمامی بوده، از روی کرد نابرابر حکومت وحدت ملی انتقاد نموده و خواستار اصلاحات شدند؛ اما حکومت وحدت ملی و مشخص ریاست جمهوری، در پاسخ به این همایش گفته است، این ایتلاف‌ها با مشکل عدم برنامه جامع راهبردی برای تغییر وضعیت نابسامان کنونی شکل گرفته و نمی‌تواند مظهر اراده جمعی مردم افغانستان باشند. شاه‌حسین مرتضوی، سرپرست دفتر سخن‌گوی ریاست

حاشیه‌نشین‌های شهر؛ نبض تپنده‌ی اعتراضات توده‌ای

روستایی



شرم‌آوری آن‌را زمین‌گیر سازد. به دنبال آن، ادامه‌ی اعتراضات شهری، توانست با فداکاری تمام به‌تاریخ ۲ اسد سال ۱۳۹۵ حاکمیت را بی‌نقاب ساخته و چهره‌ی واقعی آن‌را از پس پرده‌ی دود و آتش، انتحار و انفجار به جهانیان معرفی نماید. امری که هیچ‌گاه به این وسعت و پهنا توسط جنبش‌های مسلحانه‌ی روستایی تا کنون ممکن نگردیده است. به نظر می‌رسد، شهرها کانون اصلی جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات توده‌ای است. حوادث اخیر نشان داد، که قدرت اعتراضات مدنی- شهری، چندین بار از آتش تفنگ مخالفان مسلح، روی سرنوشت و برنامه‌ی حاکمیت تأثیر گذار است.

پیش از این تصور می‌شد، که نقاط ضعیف حاکمیت دولتی در روستاها قرار دارد. برخلاف آن گمان غالب، نتایج اعتراضات گسترده‌ی اجتماعی در جریان هفته‌های اخیر نشان داد، که شهرها در برخی موارد ضعیف‌تر از مراکز قدرت دولتی در روستاها است. مخالفان مسلح حکومت، در جریان سال‌های اخیر کم‌تر توانسته‌اند، به یکی از شهرها دست یافته و قدرت دولتی را به‌گونه‌ی واقعی به چالش کشانیده و حکومت را زمین‌گیر کرده باشند. اما اعتراضات اجتماعی برخاسته از شهرها در جریان سال‌های اخیر با قدرت توانست برای اولین بار در تاریخ کشور، دروازه‌ی ارگ حاکمیت را پرانده و به‌گونه

گپ مردم



چه کسانی مردم‌سالاری را در ولایت

غزنی به گروگان گرفته‌اند؟

از آغاز بحران انتخابات ولایت غزنی بیش از سه ماه می‌گذرد، در این مدت نه تنها برای حل این بحران اقدام عملی و معطوف به نتیجه صورت نگرفت، بلکه حلقه‌ای در درون حکومت و کمیسیون مستقل انتخابات، در تبانی با مافیای سیاست در ولایت غزنی، زمینه‌های برگزاری انتخابات عادلانه، همگانی و شفاف را محدود ساختند و با توسل به رفتارهای فراقانونی و زورگویانه جلو عملی شدن برنامه‌های عملیاتی انتخابات در این ولایت را گرفتند.

پس از آن‌که طرح حوزوی شدن انتخابات در ولایت غزنی با مخالفت‌های جدی روبه‌رو شد و شهروندان این ولایت ناراضی‌شان را با طرح کمیسیون که در مغایرت با قانون انتخابات اتخاذ شده بود، ابراز داشتند، در تازه‌ترین مورد کمیسیون مستقل انتخابات طی بیانیه‌ای اعلام کرده، که این نهاد تصمیم گرفته، تا انتخابات پارلمانی و شوراهای ولسوالی‌ها در ولایت غزنی با چهار ماه تأخیر برگزار شود. اتخاذ چنین تصمیمی اگر از سر ناگزیری باشد، بازهم نمی‌تواند هیچ توجیه قانونی و منطقی داشته باشد. حتی اگر مردم چنین تصمیمی را بپذیرند، بازهم هیچ تضمینی وجود ندارد، که پس از چهارماه تأخیر، کمیسیون و رهبری حکومت عهد شکنی نکنند و برنامه و طرح دیگری را برای دور زدن مردم روی دست نگیرند. از آنجایی که ولایت غزنی یکی از ولایات سردسیر کشور است، در ماه‌های جدی و دلو بیش از شصت فیصد ساحات این ولایت زیر پوشش برف قرار می‌گیرد، در آن صورت امکان برگزاری انتخابات به لحاظ جوی در ولایت غزنی هرگز مساعد نیست.

ظاهرین با این طرح، کمیسیون انتخابات در تبانی با حکومت، مسیر را برای برگزاری انتخابات در دیگر بخش‌های کشور باز کرده و عمل بن‌بست انتخابات ولایت غزنی را تا بعد از برگزاری انتخابات در ولایات دیگر به تعویق انداخته است. این طرح به کمیسیون و حکومت فرصت کافی می‌دهد تا با عبور از زیر فشار جامعه جهانی و افکار عمومی، چالش انتخاباتی ولایت غزنی را در آسودگی خاطر آن‌گونه که منافع مجموعه‌ی همسو و هم‌نوا با خودشان را تضمین کنند حل نمایند.

قانون اساسی و قانون انتخابات صراحت دارد، که در انتخابات‌های پارلمانی، شورای ولایتی، شوراهای ولسوالی‌ها و شهرداری، هر ولایت افغانستان یک حوزه انتخابی است. حرف این است که چرا این قانون تنها در مورد یک ولایت نقض می‌شود و مسوولان تصمیم می‌گیرند که برخلاف این قانون، ولایت غزنی را با تقسیم‌کردن به سه حوزه انتخاباتی، از سایر ولایات مستثنی قرار دهند. چگونه باور کنیم، که پشت این تصمیم حکومت هدف خیرخواهانه نهفته است؟ آیا چنین تصمیمی به منظور بالاکشیدن یک مجموعه و به حاشیه‌راندن مجموعه‌ی دیگر اتخاذ نشده است؟

گزارش‌ها از ولایت غزنی می‌رساند، که بن‌بست انتخابات در این ولایت، وضعیت پیچیده‌ی را به وجود آورده و به تنش‌های قومی که در گذشته در ولایت غزنی کم‌تر دیده می‌شد، شدت بخشیده است. فعالان اجتماعی سیاسی این ولایت معتقدند، که بخش عمده‌ای از ناآمنی‌ها و سقوط پاسگاه‌های امنیتی مستقر در راه‌های مواصلاتی مرکز و ولسوالی‌های این ولایت، زیر سر جریان‌های اند، که در پشت بن‌بست انتخاباتی ولایت غزنی قرار دارند.

از آنجایی که کمیسیون انتخابات در روشنی قانون اساسی تنها نهاد برگزار کننده‌ی انتخابات است، مسوولیت دارد، تا با ابتکار عمل و در مطابقت با قانون اساسی و قانون انتخابات، بن‌بست انتخابات ولایت غزنی را بشکند، تا شاهد محروم شدن طیف بزرگی از مردم از حق تعیین سرنوشت‌شان نباشیم. در غیر این صورت این نهاد عملن سیاست و برنامه تقابل با مردم و حمایت از قانون‌شکنی را پیشه کرده و در خلق بحران انتخابات ولایت غزنی بیش‌تر از هر جریان دیگر مسوول است.

دوم اسد؛ روزی که به صدای عدالت خواهی نه گفتند

که در آن به طور سازمان یافته تجمع اعتراضی کتله‌ی خاصی از مردم افغانستان هدف قرار گرفت، انتقاد کرد؟ سوم: هنوز هم دیر نشده است. هم دولت افغانستان و هم سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌توانند با بررسی این رویداد، حقایق را شناسایی، کشف و همگانی سازند. این کار می‌تواند به دموکراسی نیم‌بند کنونی امید و اعتبار نسبی را باز گرداند و می‌تواند مرحمی باشد بر دل‌های درد کشیده‌ی بازماندگان قربانیان این فاجعه. اکنون که احساسات تا اندازه‌ای فروکش کرده و فرصت کافی برای بررسی دقیق و بی‌طرفانه‌ی آن رویداد وجود دارد؛ دست‌کم حکومت باید نتایج یافته‌های کمیسیونی که مسوولیت بررسی این رویداد را به عهده گرفته بود، با مردم شریک کند. مردم افغانستان منتظرند که بفهمند پشت این جنایت چه گروه و جریانی قرار داشت و چرا نهادهای امنیتی نیروی کافی برای تأمین امنیت تظاهرات اعزام نکرده بودند؟ اگر پای حکومت نمی‌لنگد و دستان‌اش با جنایت‌کاران در یک کاسه نیست، باید به جای انکار و بی‌خبری، نتایج یافته‌های کمیسیون حقیقت‌یاب این فاجعه را با مردم شریک کند و در صورتی که این نتایج برای مردم قابل قبول نباشد، از یک نهاد معتبر بین‌المللی برای ایجاد اعتماد لازم میان مردم و حاکمیت، دعوت کند تا فاجعه‌ی دوم اسد را به بررسی بگیرد.

واقعیت این است، که مردم نوعیت حمله بر جمعیت معترضان در چوک دهمزنگ را به‌شدت مشکوک می‌بینند. در کنار این مسئله ابهام‌های زیادی در پیوند به فاجعه‌ی دوم اسد در میان مردم وجود دارد. حکومت افغانستان مسوول است که به سوال‌ها و ابهام‌های موجود در این رابطه، پاسخ بگوید و زمینه حضور یک نهاد معتبر بین‌المللی را برای بررسی بی‌طرفانه و دقیق این رویداد مساعد سازد. این کار می‌تواند حقایق بسیاری را آشکار کند و ابهام‌های زیادی را از میان ببرد. اگر حکومت واقعن در خلق این فاجعه دست ندارد و کاسه‌ی زیر نیم کاسه نیست، بیاید و پاسخ بگوید؛ اکنون بیشتر از هر وقت دیگر، زمان پاسخ‌گویی حکومت فرا رسیده است.

هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. اما همه دیدم و جهان دیدند، که حکومت کم‌ترین تدبیر ممکن را برای تأمین امنیت جریان تظاهرات روی دست نگرفته بود، بلکه با بی‌تفاوتی به نفس جریان‌های اعتراضی مدنی که از نیازهای اساسی و از ارکان دموکراسی است، اهمیت نداد. پس از وقوع فاجعه، نیز هیچ‌گونه اقدام صادقانه از سوی حکومت صورت نگرفت؛ پرونده‌ی آن فاجعه در تاریکی بررسی و بدون هیچ‌گونه نتیجه‌ی نهایی به فراموشی سپرده شد. در حالی که حکومت به عنوان تنها اقتدار مشروع، مسوولیت داشت به این پرونده رسیدگی می‌کرد و نتایج بررسی‌هایش را با مردم شریک می‌ساخت. واقعیت این است، که فاجعه‌ی دوم اسد، در عصر انفجار اطلاعات و در زیر زرهین صدها رسانه و نهاد ملی و بین‌المللی بر یک‌بخش مشخص از مردم افغانستان اعمال شد. وقتی در چنین روزگاری فاجعه‌ای به این وسعت و بزرگی بدون کم‌ترین بررسی به فراموشی سپرده می‌شود، دیگر باید فاتحه‌ی آزادی، دموکراسی و مردم‌سالاری را برای همیشه خواند و رویای انسانی‌شدن و مردمی‌شدن قدرت را در این سرزمین برای همیشه از ذهن و فکر خود پاک کرد.

دوم: اشرف غنی در جریان کمپاین انتخابات هر زمانی که با شهروندان هزاره‌ی افغانستان صحبت می‌کرد، حرف‌اش این بود: «باید تاریخ را مطالعه کرد، اما نباید زیر تأثیر عقده‌های تاریخی قرار گرفت.» سه‌و‌نیم سال تجربه‌ی حکومت‌داری آقای غنی اما نشان داد، که خودش بیشتر از هر کسی دیگر در قضایای ملی عقده‌مندانه برخورد می‌کند. اکنون باید از او پرسید که از کدام تاریخ گیله‌مند است و عقده به دل دارد؟ آیا فجایع مشکوکی از جنس دهمزنگ و سکوت مرگبار حکومتی که رهبری‌اش را خود او به عهده دارد، بازهم نباید یک‌بخش از شهروندان این سرزمین را عقده‌مند کنند؟ اگر منظور آقای غنی از تاریخ ۱۰۰ سال قبل و ظلم‌های که عبدالرحمن بر مردم هزاره روا داشت، باشد، اکنون در قرن بیست‌ویکم و در عصر مردم‌سالاری و دموکراسی آیا نباید از رفتار مشکوک و غیرمسوولانه‌ی حکومت در امر بررسی فاجعه‌ی دوم اسد

دوسال پیش حوالی ظهر دوم اسد، تراژدی غم‌باری رخ داد؛ تراژدی که در بستر آن ۸۵ جوان تحصیل کرده‌ای و خوش قد و اندام، در اثر یک انفجار جان‌های شان را از دست دادند و صدها خانواده داغ‌دار شدند. تا آن زمان تاریخ عدالت خواهی کشور هرگز چنین فاجعه‌ای را در خود ندیده و دموکراسی از سوی هیچ‌حکومتی در هیچ‌جای جهان آن‌گونه دست‌کم گرفته نشده بود. بدون شک دوم اسد سال ۱۳۹۵ نقطه‌ی عطفی در تاریخ عدالت خواهی افغانستان است؛ روزی که عده‌ای به‌طور مشکوکی بزرگ‌ترین جنبش اجتماعی این سرزمین را به گلوله بستند و فرصت اعتراض که یکی از شاخصه‌های مهم دموکراسی است را از مردم گرفتند.

اکنون پس از دوسال، هنوزهم این زخم ناسور برجین مردم‌سالاری در افغانستان تازه است و هرگز التیام نیافته. در این مدت نه تنها چگونگی وقوع این رویداد آسف‌ناک به بررسی گرفته نشد، بلکه به نوعی از سوی حکومت و حتا نهادهای حقوق بشری به فراموشی سپرده شد. حادثه‌ی دهمزنگ به حدی فاجعه‌بار بود، که عده‌ای آن‌را مرگ مردم‌سالاری خواندند، زیرا در این فاجعه، دادخواهی یک ملت هدف قرار گرفت و به آزادی و آزادمندی نه گفته شد. اکنون که احساسات تا اندازی فروکش کرده و فرصت کافی برای بررسی این فاجعه وجود دارد، به سه‌نکته اشاره می‌کنم.

یکم: در دوم اسد سال ۱۳۹۵، حکومت در تأمین امنیت تظاهرکنندگان به‌شدت کوتاهی کرد و غیرمسوولانه عمل نمود. حرف این بود که اعتراض با هماهنگی حکومت و با گرفتن جوازنامه از سوی نهادهای مسوول حکومتی راه‌اندازی شده بود، با این وصف هیچ‌بهبانه‌ی باقی نمی‌ماند که مسوولان نهادهای امنیتی و رهبری حکومت اتهام کوتاهی در تأمین امنیت تظاهرات را نپذیرند. وضعیت امنیتی آن روزها به گونه‌ای بود، که باید نهادهای امنیتی با اعزام نیروهای کافی در تأمین امنیت تظاهرات از

وضعیت امنیتی آن روزها به گونه‌ای بود، که باید نهادهای امنیتی با اعزام نیروهای کافی در تأمین امنیت تظاهرات از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد.

اما همه دیدیم و جهان دیدند، که حکومت کم‌ترین تدبیر ممکن را برای تأمین امنیت جریان تظاهرات روی دست نگرفته بود، بلکه با بی‌تفاوتی به

نفس جریان‌های اعتراضی مدنی که از نیازهای اساسی و از ارکان دموکراسی است، اهمیت نداد. پس از وقوع فاجعه، نیز هیچ‌گونه اقدام صادقانه

از سوی حکومت صورت نگرفت؛ پرونده‌ی آن فاجعه در تاریکی بررسی و بدون هیچ‌گونه نتیجه‌ی نهایی به فراموشی سپرده شد. در حالی‌که

حکومت به عنوان تنها اقتدار مشروع، مسوولیت داشت به این پرونده رسیدگی می‌کرد و نتایج بررسی‌هایش را با مردم شریک می‌ساخت. واقعیت

این است، که فاجعه‌ی دوم اسد، در عصر انفجار اطلاعات و در زیر زرهین صدها رسانه و نهاد ملی و بین‌المللی بر یک‌بخش مشخص از مردم

افغانستان اعمال شد. وقتی در چنین روزگاری فاجعه‌ای به این وسعت و بزرگی بدون کم‌ترین بررسی به فراموشی سپرده می‌شود، دیگر باید

فاتحه‌ی آزادی، دموکراسی و مردم‌سالاری را برای همیشه خواند و رویای انسانی‌شدن و مردمی‌شدن قدرت را در این سرزمین برای همیشه از ذهن

و فکر خود پاک کرد.

حاشیه‌نشین‌های شهر؛ نبض تپنده‌ی...

در این رابطه، مدیریت پیش‌گامان جنبش‌های اجتماعی، از یک‌سو و تصمیم معترضان از جانب دیگر می‌تواند در توسعه‌ی اعتراضات کاملن نقش جدی ادا نماید.

معترضان مصمم شمال کشور، که از داعیه‌ی آنان در اقصا نقاط کشور حمایتی همه‌جانبه صورت گرفت، نشان داد که اعتراضات با برنامه می‌تواند به بسیار آسانی ادارات دولتی را که از امنیت ضعیف برخوردار است، از چنگ نظم حاکم خارج ساخته و نظام را ناچار به تکریم در مورد مطالبات مردم سازد. نتایج این اعتراضات، به جامعه‌ی جهانی، مردم افغانستان و به‌ویژه برای نفس حاکمیت که به تمامیت‌خواهی قدرت متهم است، آزمون بزرگی را ثبت تاریخ کرد.

جامعه‌ی جهانی به خوبی دریافته‌اند، که امکانات مالی و حمایتی سیاسی آن از حلقه‌ی حاکم، در صورتی که تداوم یابد، چگونه زبان‌های غیر قابل‌تصوری را در برنامه‌ی استراتژیک آن‌ها، که ظاهرن مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی ادعا می‌شود، وارد می‌سازد. مردم افغانستان به این آموزه دست یافت، که مردم متحد و جامعه‌ی با برنامه، می‌توانند قدرت مرکزی را آن‌چنان به چالش بکشانند، که جز تکریم به مطالبات مردم، دیگر هیچ راه چاره‌ای را کار ساز ارزیابی نتواند. درس مهم دیگری که از این اعتراضات می‌توان بدان به‌دست آورد، این است که بحران‌های مکرر سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان تغییرات مهمی را در ساختار اجتماعی و زندگی مردم افغانستان به بار آورده است. این بحران‌ها تغییرات مهمی را به‌ویژه در روند جابه‌جایی زندگی روستائیان کشور سبب گردیده و مهم‌تر از همه این کتله‌ی عظیم اجتماعی را از مامن و مسکن دوست‌داشتنی آبی‌شان خارج ساخته و ناچار به حاشیه‌نشینی در حواشی شهرها و یا آوارگی و پناهجویی ساخته‌اند.

این بحران‌ها سبب شد، که روند جابه‌جایی روستائیان ناراض در حواشی شهرها شتاب یافته و شهرها به کانون اعتراضات سیاسی-اجتماعی مبدل شود. عدم توفیق حلقه‌ی حاکم، در تامین مطالبات اجتماعی و سیاسی مردم، این اعتراضات اجتماعی را ناگزیر به رویا روی با حلقه‌ی حاکم ساخته و اوضاع را به‌تدریج به بی‌ثباتی بیشتر سوق داده است. لجاجت در پاسخ‌دهی به مطالبات مردم و در نتیجه توسعه‌ی اعتراضات اجتماعی نظم حاکم را ناگزیر ساخت، که غرض سرکوب این اعتراضات،

نیروهای امنیتی‌اش را که در مبارزه با مخالفان مسلح در بیرون از شهرها به سر می‌بردند، درون شهرها فراخوانده و به‌تدریج روستاها را تخلیه و سلطه‌ی مخالفان مسلح را در روستاها مشروعیت بخشند. حلقه‌ی حاکم به‌ویژه پس از تسلیمی به اعتراضات اجتماعی اخیر، در شرایط دشواری قرار گرفته که احتمال می‌رود، در صورت ادامه‌ی اعتراضات، هم در شهرها و هم در روستاهای دشوار گذر کشور، که پیش از این نیز توفیق چندانی در حفظ و نگهداری آن نداشته است، سلطه‌اش را از دست بدهد.

تاریخ پنجاه سال اخیر کشور گویای این واقعیت تلخ و دردآور است، که زمامداران برخاسته از شهرها، در رویای سیطره‌ی واقعی بر روستاها است. اما در این منازعه و رویاپردازی، هیچ‌گاه این بلند پروازی به واقعیت مبدل نشده است. در پنجاه‌سال اخیر شهرها به‌تدریج توسط یک کمربند قوی از حاشیه‌نشینان روستایی در محاصره قرار گرفته و ابتکار عمل همانند روستاها در شهرها نیز در دست نخبگان روستایی قرار گرفته است. فشار اجتماعات روستائیان تازه‌وارد در شهرها، نبض تپنده‌ی اعتراضات را فقط و فقط زیر انگشتان قدرت‌مند این نیروی اجتماعی جدید تشکیل قرار داده است.

به هر اندازه قوای امنیتی دولتی از روستاها عقب کشیده می‌شوند، مخالفان مسلح به جغرافیای بیشتر دست یافته و مقاومت روستائیان باقی‌مانده را به وضعیت صفری نزدیک می‌سازد. در این صورت حکومت مرکزی ناچار می‌شود، یا به‌گونه غیررسمی مخالفان مسلح را در روستاها به رسمیت شناخته و برای جلوگیری از پیش‌روی آن‌ها به طرف شهرها به باج‌پردازی مراجعه نماید و یا به ملیشه‌سازی بقایای روستائیان مخالفِ مخالفان مسلح حکومت اقدام کند. تجربه‌ی تلخ مقاومت لجوجانه‌ی نظم حاکم در تامین مطالبات مردم، به‌ویژه درشهرها، این واقعیت را بر ملا ساخته است، که به هر اندازه این جنبش‌ها در شهرها توسعه می‌یابند در روستاها خلای قدرت به‌وسیله مخالفان مسلح پر گردیده و حاکمیت جغرافیای تحت سلطه‌اش را از دست می‌دهد. علاوه بر آن، از آن‌جایی‌که پایه‌ی اجتماعی نیروهای امنیتی کشور، از مردم افغانستان ریشه می‌گیرد، این نیرو به‌خصوص در دراز مدت به هیچ صورت نمی‌توانند، در عدم تامین مطالبات پایه‌ی اجتماعی‌اش، طرف نظم حاکم اما ستمگر را گرفته و به پایه‌های اجتماعی‌شان با

عینک حلقه‌ی حاکم نگاه نمایند.

ادامه‌ی این وضعیت، در صورت که نظم حاکم، از برنامه‌ی تمامیت‌خواهانه‌اش دست برندارد، ممکن است به عصبان‌های آن‌چنان بزرگ اجتماعی منجر شود، که دیگر توان مدیریت آن توسط هیچ قدرتی ممکن نگردد. پا به پای این بحران‌ها، روند حاشیه‌نشینی در شهرها سبب شده تا بخشی از عنعنات پوسیده‌ی نظامِ عشیرتی و قبیلوی در روستاها با رسوم فرسوده‌اش، بار دیگر در کالبد بی‌مایه‌ی نظم شهری از نو جان گیرد. در این جابه‌جایی اگر چند بخش از رسوم و عنعنات نظام زندگی روستایی فرو می‌پاشد، اما بخش‌های قدرتمند آن هم‌چنان در بدنه‌ی فرهنگی و اجتماعی زندگی شهری تزریق می‌شود.

تضاد و نفاق اجتماعی زندگی روستایی، که عمدتاً در محوریت مسئله‌ی زمین و آب می‌چرخد، با رنگ و بوی دیگر وارد شهرها گردیده و این جریان قدرتمند اجتماعی بازماندگان به جامانده‌اش را در حیات روستایی هم‌چنان حمایتی مالی و سیاسی نموده و آتش آن نفاق را در روستاها از طریق حواشی شهرها دامن می‌زند. دل‌بستگی سیاسی-اجتماعی این نو واردان در حواشی شهرها، پس از مدت اندک از سر گرفته شده و این کمربند انسانی را در شهرها دچار انواع تضادها و تنش‌های اجتماعی، سیاسی و یا نظامی می‌سازد. این تغییرات که حاصل تضادهای متنوع سیاسی، اجتماعی و طبقاتی است، نظم حاکم و اما فاقد برنامه را هرگز فرصت نمی‌دهد، تا با تامین مطالبات این نو واردان، ثبات را در شهرها تامین و روستاها را از سیطره‌ی مخالفان رها سازد. بلکه برخلاف، آن چنان که اورتیه‌اش را در روستاها از دست داده است، در شهرها نیز بدان وضعیت دچار می‌شود.

در نتیجه دولت که خود بخشش در تولید بحران دست دارد، در باز تولید بحران با فشار و واکنش جدی‌تر دچار گردیده و جز تطمیع سیاست‌گران سود جو، تهدید نخبگان پیش‌رو و سرکوب توده‌های معترض راهی دیگری را در پیش رو ندارد. این اوج درماندگی نظم حاکم است، که نه در روستاها پایه‌ی اجتماعی برایش ردیابی می‌تواند و نه در شهرها با اطمینان می‌تواند در تامین حاکمیت، قدرتمندانه عمل نماید. تنها وسیله‌ای که می‌تواند بدان توسل جوید، بلند بردن دیوارهای کانکریتی و ایجاد ایستگاه‌های بازرسی است، که در این روزها به دیوار بی‌اعتمادی میان مردم و نظام مسمی شده است.

واقعیت‌های پشت پرده‌ی شکل‌گیری...

نبوده بلکه خواستار اهداف زود گذر و منافع گروهی خویش اند. مهم ترین چالش این‌گونه تشکیلات، نبود برنامه مشخص برای بهبود وضعیت و ایجاد تغییر در ساحت گفتمانی قدرت حاکم بوده که ناگامی آنان را به دنبال دارد.

نبود برنامه محوری در ساختارهای تشکیلاتی، ضعف مدیریتی در سطح رهبری، وجود شکاف‌ها و ناهماهنگی‌های جدی میان مدیران ارشد و کارگزاران اصلی، عدم تعهد و صداقت به ارزش‌های مهم ملی و سیاسی، استفاده از جای‌گاه حقوقی این تشکیلات برای رسیدن به مقاصد شخصی توسط رهبران تصمیم گیرنده... و موارد از این دست، باعث گردیده اعتماد مردم و شهروندان کشور به این‌گونه ساختارها از بین رفته و زمینه بی‌اعتمادی فراهم شود. بسترهای اجتماعی در شرایط و اوضاع مختلف نیازمند الگوهای متناسب بوده تا میکانیسم‌های مشخص رفتاری را بر اساس ارزش‌های

تشکیل ایتلاف‌ها به منظور کنترل و مدیریت کانون تصمیم‌گیری قدرت در نفس خود امری معقول و پسندیده می‌باشد، اما نوع نگاه رهبران و کارگزاران ایتلاف در سطح تصمیم‌گیری‌ها و برخورد سطحی و ابزار گونه‌ی آنان با قضایای مهم ملی، می‌تواند ماهیت این ایتلاف‌ها را با چالش بی‌اعتمادی روبرو سازد.

ایتلاف‌های از این دست هر از چند گاهی به خاطر ایجاد فشار بالای نهادهای سیاسی و به منظور حضور بیشتر در لایه‌ها و مراکز تصمیم‌گیری، شکل می‌گیرد؛ اما تجربه نشان داده است که با تطمیع شماری از سکاندران آن‌ها توسط حکومت، این جریان‌ها با توجیه‌های نامعقول و خلاف ارزش‌های ملی فروکش نموده و در سطح گفتمان‌های کوچک و بی اعتبار سقوط می‌کنند. ساختارهای از این دست به دنبال اهداف و برنامه‌های انکشافی و اصلاحاتی در میزهای تصمیم‌گیری سیاسی

برگی از تاریخ

گوشه‌ای از فاجعه‌ی خونین دوم اسد

امروز «فردای فاجعه‌ی دوم اسد/سوم اسد» آمدن به سر کار به طرز وحشت‌ناکی تُرمال بود. چوک ده‌مزنک طبق معمول با ترافیک موترها، بایسکل‌ها، کراچی‌ها، و آدم‌های که پیاده شهر را دُور می‌زنند، گره خورده بود. تنها شیشه‌های شکسته شده‌ای مغازه‌ها، رستوران‌ها و دُکان‌ها، جوی‌های کنار جاده، چقوری‌های پُر آب خون‌آلودِ سرک و فضای که هنوز بوی گوشت‌های سوخته می‌داد، عمق فاجعه را حکایت می‌کردند. من سعی کردم به جدول‌های جاده خیلی با دقت نگاه نکنم. روی آن‌ها لکه‌هایی بود، که می‌توانست خون باشد، شاید هم بدتر از آن. اما آن‌چه دردناک و تأسف‌بار است این‌که؛ کابل دارد از کنار این حادثه با بی‌اعتنایی می‌گذرد، درست مثل دنیا و جامعه‌ی جهانی. ما هنوز دقیق نمی‌دانیم که در انفجارهای دی‌روز، چند نفر کشته شده‌اند؛ هر چند بر اساس آمار اولیه، به نظر می‌رسد که تعداد قربانیان بیش از «۸۰ نفر» باشد، اما تعدادی با ترش‌رویی می‌گویند، که این آمار به طرز ناچواثرانه‌ای کم‌شماری است و تعداد واقعی جان‌باخته‌گان و آسیب دیدگان فاجعه به مراتب بیشتر از آمارهای است که به نشر رسیده است.

اگر شما حمله‌ی مونیخ را گوگل کنید، با صفحه پشت صفحه مطالبی روبه‌رو می‌شوید، که تا عمق زندگی، عامل حادثه و انگیزه‌ی کار، دوستان، و خانواده‌ی قربانیان را کاوش کرده و به بررسی گرفته اند. علاوه بر این، اظهارات وابسته‌گانِ قربانیان و شاهدانِ عینی شوکه شده را هم می‌توانید بشنوید. درباره‌ی از دست‌رفتگانِ کابل، اما چند تا مطلبِ عمده، معلومات و نوشته‌ی بیشتر وجود ندارد، که چندین بار تکرار شده‌اند. اصلِ خبر هم این است، که داعش مسوولیت حمله را پذیرفته است. قبول کردن این واقعیت که آیا داعش پشت این حادثه بوده یا نه، سخت است. داعش شاید واقعن در افغانستان فعال باشد. شاید هم این قضیه، فقط جنبه‌ی تبلیغاتی داشته باشد، که توسط تروریست‌های بین‌المللی و عوامل زیرک داخلی‌شان انجام شده است. مثل همیشه داعش آن اعتبار مرگ‌بار بودنش را به دست می‌آورد و افغانستان هم، توجه بین‌المللی بیشتری را کسب می‌کند. توجهی که طبق سنت معمول با ورود دالر به کشور همراه است.

انگار آخرین چیزهایی که ما می‌خواهیم، یا حداقل در توان داریم، برای داعش باقی مانده است، تا بیاید و تمام آن دست‌آوردهای شکننده‌ی ۱۵ سالِ اخیر را از بین ببرد. اما قسمت انسانی قضیه کجاست؟ آن ساختمان‌های مشهور و نمادین کجا هستند، تا به رنگ پرچم افغانستان «سرخ، سبز و سیاه» روشن شوند و با پلاکاردها و علامت‌های «من کابل هستم» با انسان افغانستانی هم‌دردی کنند؟

ما از افغانستان دست شسته‌ایم و این کشور را به امان خودش گذاشته‌ایم؛ این خیلی واضح است. خون‌ها و پول‌های زیادی برای بازسازی ملتی مصرف شده که گاهی به نظر می‌رسد خودشان برای نابودی خودشان کمر همت بسته‌اند. اما این، آن افغانستان نیست که من می‌شناختم. این کشور آن جوانان امیدواری نیست که می‌توانستند سفر کنند، در خارج از کشور به دنبال تحصیل بروند و بعد به خانه برگردند و ملتی جدیدی را بسازند. این کشور آن زنانی نیست که بالاخره جرأت کرده بودند تا صدای شان را بلند کنند و به زندگی کردن بر اساس چِراغ در دست‌داشته‌ای خودشان اصرار بورزند. این جامعه‌ای آن دوستان و هم‌کارانِ خون‌گرم و خوش‌برخوردی نیست که من برای بیشتر از یک دهه آن‌را می‌شناختم. فعلم، بیابید همه‌ای ما لحظاتی همراه باهم برای افغانستان اشک بریزیم. حادثه‌ی خونین بعدی هم احتمالن به زودی از راه خواهد رسید."

منبع: راویانِ روشنایی، جین مکینزی «jean Mackenzie»، مترجم: امید حق‌بین، تاریخ انتشار: ۱۳۹۵/۵/۳

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس بوک: هفته نامه صدای مردم افغانستان
آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال پنجم، یکشنبه، ۷ اسد ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۹ جولای ۲۰۱۸ میلادی

شماره‌ی ۱۹۰

نقد اجتماعی

انحطاط خرد نقد

امیر پناهیان

جامعه‌ی روشن‌فکر با توسل به ابزارهای روشن‌گری در صدد تغییر وضعیت نامطلوب جامعه و رسیدن به آرمان‌های جمعی اند. خرد خود بنیاد مدرن به عنوان تنها محیط گفت‌وگو و یگانه دریچه‌ی باز، برای دیدن دنیای جدید مورد تأمل است. عقل جدید دربردارنده‌ی ابزارهای مجهز فکری و فلسفی بوده و داعیه‌دار اندیشه‌های روشن‌گرایانه و نقاد است. نقد و نقد پذیری مهم‌ترین مؤلفه و شایسته‌ترین دغدغه‌ی انسان پسا کلیسا است. انسان خسته از خشونت‌ها و تهدیدهای مجموعه‌های مذهبی، با توافق عمومی به سوی تجمد رو آوردند. خرد نقاد و خود بنیاد بشر مدعی است که می‌تواند تمامی نیازمندی‌های روحی و فکری انسان‌ها را بر آورده سازد. با مراجعه به فرهنگ مدرن و ابزارهای برخاسته از متن جریان‌های روشن‌گرایانه‌ی ارزش‌های جدید، نقد روش یا صنعتی است که وضعیت موجود را نپذیرفته و با ارائه‌ی راهکار معقول و مطابق بسترهای عملی جامعه، در صدد تغییر است.

نقد در جوامع مختلف کاربردهای گوناگون دارد. در دنیای جدید، کاربرد این واژه علاوه بر درک شکنندگی وضعیت کنونی، به دنبال راهکار معقول و برخاسته از دانش و فهم جدید است. اما در جامعه افغانستان که به یک تعبیری می‌توان گفت حالت گذار را تجربه می‌کند، فرهنگ نقد و اهتمام به نقد پذیری با چالش‌های مهمی روبه‌رو است. روشن‌فکران، با دید ابزارگونه به ماهیت نقد نگاه می‌کنند و هر کس با توجه به وسعت فکری و توان ایدئولوژیک خویش به نقد و خرد نقاد رو می‌آورند.

نقد روشن‌فکران افغانی برخاسته از احساسات عمیق خردمحوری و عقل‌گرایی نیست، بلکه نشأت‌گرفته از عواطف و هیجانات خودمحوری بوده و در واقع خرد نقاد ابزاری برای مطرح‌شدن و نفوذ در قلب اجتماع است. برخورد ابزاری و با نگاه خود برتربینی نه تنها فاجعه بار است؛ بلکه پشت‌کردن به ارزش‌های انسانی و دهن کجی به جریان روشن‌فکری نیز می‌باشد. در تازه‌ترین مورد، دو تن از نویسندگان جامعه، با تبادل نظریات شان در شبکه‌های اجتماعی از علامه بلخی با تمام جوانب تاریخی و تباری‌اش پیراهن عثمان ساخته و آن‌را میان جوانان احساساتی و به‌دور از مطالعه، در شبکه‌های اجتماعی علم نموده‌اند. این دو چهره به عنوان مدیران مکتب و دانشگاه وظیفه دارند، تا به شعور و خرد روشن‌فکری افغانی حد اقل اگر کمک نمی‌کنند، سنگ پرانی نکنند.

این دو با مطرح کردن نظریات شان در مورد علامه سید اسماعیل بلخی، در تلاش بازخوانی و باز اندیشی کارنامه‌های نه‌چندان درخشان خویش بوده و از این طریق به‌منظور تبلیغات کمپانی در انتخابات پیش‌رو استفاده می‌نمایند. واضح است که نگاه گذرا به کارنامه‌ی بلخی و درک درست از شواهد تاریخی پیرامون آن می‌تواند نگاه جوان تحصیل‌کرده‌ی این مرز و بوم را نسبت به بلخی مشخص سازد، اما استفاده از صنعت نقد به جای پول در جریان کارزار انتخاباتی، موردی می‌باشد، که تا حال تجربه نشده است. موج‌سواری و استفاده از احساسات عمومی به‌منظور مقاصد شخصی و با توسل به یکی از دغدغه‌های فکری دنیای جدید، بی‌بنیادترین عملی است، که می‌تواند آن به حیل‌ی مدرن نام برد. نقد سازنده و کارساز می‌تواند لایه‌های مختلف جامعه را دگرگون ساخته و گفت‌مان حاکم بر افغانستان را به نفع جریان‌های روشن‌فکری تغییر دهد، اما بی‌حرمتی به اندیشه‌ی روشن‌فکری نه تنها سنگینی و مشکلات کنونی جامعه را مداوا نمی‌کند، بلکه بر شدت و حدت بحران دیگراندیشی و نبود تعهد به خرد و عقل انسانی، می‌افزاید.

انسان منتقد با ذهن پرسش‌گر خود، به جریان فکری خویش تعهد داشته و از اعتماد بالای انسانی برخوردار است. زمانی می‌توان به خرد نقاد مدرن باورمند شد، که تعهد و صداقت فکری میان قشر روشن‌فکر به وجود آید، در غیر این صورت این کشتی شکست‌خورده هم‌چنان به دنبال ساحل نجات خواهد بود.

فروپاشی نظم سنتی؛ سر آغاز فصل خون و خشونت

توغل



دستاورد مهم تاریخ چهل‌سال اخیر کشور، تشدید باورهای قومی و فاصله‌گرفتن از رفتارهای ملی و هم‌زیستی با همی است. در سر آغاز این دوره مردم افغانستان، با تصمیم مشترک، کمر به مبارزه علیه رژیم زاده‌ی اشغال و اشغال‌گران بست؛ اما به تدریج این تصمیم مشترک تبدیل به جزایر متعدد قدرت شد، که ظاهران باورهای دینی بر آن فرمان می‌راند، ولی در واقعیت امر نخبگان قومی در آن تولید گردید که در دفاع از منافع سیاسی و طبقاتی شان، آن منازعه را رهبری و مدیریت می‌کردند.

بازی‌گران قدرت‌مند منطقه، که در رویای فروپاشی نظم مرکزی بودند، پس از فروپاشی این نظم، ابزار اصلی تشدید منازعه را بدون آن‌که به فراموشی سپرده باشند، مداخلات شان را زیر پوشش گروه‌های که مشروعیت شان را ظاهران از دین می‌گرفتند، با استفاده از نخبگان دینی درون اقوام معین و تاثیرگذار در عرصه‌ی سیاست‌گذاری، سازمان دادند. این سیاست ویران‌گرانه سبب شد، تا از یک سو بنیادگرایی و افراطیت توسعه یافته و با روی کرد قومی در صدد تمامیت‌خواهی قومی قدرت شوند و از جانب دیگر گروه‌های قومی دیگر در واکنش به این پالیسی، با برانگیختن احساسات قومی درون اقوام مربوط به این منازعه دامن بزنند.

واقعیت امر این است، که قدرت‌های ذی‌نفع در منازعه‌ی افغانستان در صدد افزایش و توسعه‌ی منازعه‌ی کنونی و زایش بحران‌های جدی‌تر از این، در این کشور است. این مداخلات سبب شده است، که افغانستان در تولید و باز تولید دوبارگی منازعات هر بار بیشتر از پیش با پتانسیل بالاتری از خون، خشم و خشونت در معرض آزمایش قرار گیرد. پس از چهل‌سال در این منازعه‌ی مرگ‌بار، رویاروی سه قدرت تاثیرگذار، یگانه محصولی است، که مردم افغانستان تازه به آن دست یافته است.

الف- قدرت مرکزی: قدرت مرکزی به بهانه‌ی توسعه‌ی اقتدار گویا مشروع و مبتنی بر قانون، می‌خواهد هرگونه ادعای حق‌طلبی و عادلانه‌ی اقوام به حاشیه رانده‌شده از قدرت را با سرکوب نظامی و یا سیاست مبتنی بر توطئه مهار نموده و با رفتار قومی‌اش هم در بخش مخالفان (ظاهران مخالفان) و هم درون ساختار قدرت زمینه دهد، تا با سلطه‌ی کامل بر قدرت مرکزی، قدرت خودکامه و قومی پیشین را از نو احیا نماید. این حلقه‌ی حاکم که در برخوردش هیچ‌گاه بر مبنای مصالح ملی عمل نمی‌نماید، می‌کوشد با نگاه سیاسی و تباری به منازعه، هم مخالفان هم‌تبار را یاری رسانده و هم مهره‌های موانع تمامیت‌خواهی قدرت را به تدریج از راه بردارد.

تجارب به دست آمده از تاریخ رنج‌بار اخیر نشان می‌دهد، که به هر اندازه تنش‌ها تشدید می‌گردد، به همان سطح افراط‌گرایی و مطالبات قومی افزایش یافته و یا به پای آن حضور قدرت‌های منطقوی و جهانی نیز در کشور استحکام می‌یابد. در

این بازی مرگ‌بار می‌توان به جرأت ادعا کرد، که برنده‌ی این بازی تا کنون قدرت‌های منطقوی و جهانی بوده نه مردم افغانستان. قدرت‌های ناکام ساخته و پرداخته از بیرون در این بازی مرگ‌بار، نقش اجرایی داشته و بر مبنای پالیسی و برنامه‌های از پیش طراحی شده ناچار به عمل گردیده است. در این پروژه حلقه‌ی حاکم بنابه عدم توانایی لازم در تطبیق پروژه، به جای آن‌که قدرت‌اش را استحکام دهد، زمینه را جهت دسترسی رقیب‌اش به قدرت بیشتر ساخته و دسترسی خود را به قدرت تمایت‌خواهانه به ناکامی منجر کرده است. تنش میان خلق و پرچم با مردم افغانستان، که در عدم مدیریت بحران و یا در دامن‌زدن به آن در نهایت شبکه‌ی افراطیون جهادی را به قدرت رساند و پس از آن جهادگران که در یک جنگ نیابتی داخلی جز جنگیدن تجربه‌ی دیگر در عرصه‌ی دولت‌سازی نداشتند، اوضاع را به نفع افراطیون طالب و آن‌هم بنابه جهالت طبیعی و مادر زادی‌اش، که از برون مدیریت می‌شد، زمینه را به بحران ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مساعد ساخت.

به نظر می‌رسد، پس از بُن اول استراتژی کلان قدرت برتر جهانی، نه ایجاد ثبات در افغانستان، بلکه تشدید بی‌ثباتی و ناامنی در این کشور است. ظاهران در کنفرانس بُن روحیه‌ی معطوف به قومی‌سازی قدرت در افغانستان، مقاومت در مقابل افراط‌گرایی دینی به حساب می‌آمد؛ اما این قومی‌سازی قدرت که دیگر روحیه‌ی هم‌بستگی ملی را از این سرزمین حذف و به‌جای آن مطالبات قومی را در قدرت جانشین ساخت، حلقه‌ی حاکم را بیشتر تشدید به تطبیق برنامه‌ی قومی‌سازی قدرت کرد.

احزاب و گروه‌های جهادی: کنفرانس بُن، که رفتار قومی احزاب جهادی را مشروعیت داد،

نگرش ملی به حل مسئله را کاملن از میدان خارج و به‌جای آن مطالبات قومی را استحکام

داد. در این گردش، مبارزه بر سر کسب قدرت و امتیاز، که حلقه‌ی قوم‌گرایی حاکم از بالا آن‌را

رهبری می‌نمود، احزاب جهادی و هم‌پیمانان قومی شان، خود به خود تبدیل به داعیه‌داران

اقوام محکوم گردیده و ظاهران در ستیز با قوم‌گرایی، اما عملن در عرصه‌ی سیاسی از سلطه‌ی

قدرت مرکزی (قوم حاکم) به نقد پرداختند. از آن جایی که این نقد توسط نخبگان حاکم بر

اقوام محکوم، که طبقات حاکمه این اقوام را نمایندگی می‌کرد، براساس سود جویی،

فرصت‌طلبی و امتیاز خواهی‌های فردی و خانوادگی استوار بود، اصولن نمی‌توانست بستر

اجتماعی‌اش را راضی نگهدارد؛ لذا خود قربانی این نقد گردیده و فاصله‌اش را از جامعه‌ی

هم‌خون افزایش داد.

این برنامه که پس از ۲۰۱۴ جنگ را از جنوب به شمال انتقال داد، در فرایندش شمال را که نسبت به برنامه‌ی جنوب بر سر اقتدار مظنون بود، در فرجام به یقین کشانیده و قدرت‌های شمال را که کاسب‌کارانه همانند قدرت مرکزی، از مطالبات و رفتار اقوام محروم حمایت می‌نمود، با خود رو یا رو ساخت.

ب- احزاب و گروه‌های جهادی: کنفرانس بُن، که رفتار قومی احزاب جهادی را مشروعیت داد، نگرش ملی به حل مسئله را کاملن از میدان خارج و به‌جای آن مطالبات قومی را استحکام داد. در این گردش، مبارزه بر سر کسب قدرت و امتیاز، که حلقه‌ی قوم‌گرایی حاکم از بالا آن‌را رهبری می‌نمود، احزاب جهادی و هم‌پیمانان قومی شان، خود به خود تبدیل به داعیه‌داران اقوام محکوم گردیده و ظاهران در ستیز با قوم‌گرایی، اما عملن در عرصه‌ی سیاسی از سلطه‌ی قدرت مرکزی (قوم حاکم) به نقد پرداختند. از آن جایی که این نقد توسط نخبگان حاکم بر اقوام محکوم، که طبقات حاکمه این اقوام را نمایندگی می‌کرد، براساس سود جویی، فرصت‌طلبی و امتیاز خواهی‌های فردی و خانوادگی استوار بود، اصولن نمی‌توانست بستر اجتماعی‌اش را راضی نگهدارد؛ لذا خود قربانی این نقد گردیده و فاصله‌اش را از جامعه‌ی هم‌خون افزایش داد. در این صورت اقوام محکوم از جور و ستم حاکم سیاسی و ستم طبقاتی حاکمان هم‌خون به خیابان ریخته و با نقد نظم حاکم سیاسی و رد طبقات حاکمه‌ی قومی و افراط‌گرایی دینی جنبش‌های ماندگار از نوع جنبش تبسم، جنبش روشنایی و جنبش‌های اعتراضی کنونی در شمال را درج تاریخ کرد، که تا کنون کماکان ادامه دارد.

ج- افراطیون طالب و داعش: این افراطیون، پس از هر تغییر در اوضاع سیاسی، ناچار به تغییر موضع گردیده و بالاخره افراطیون مسلط را که هم‌اکنون بنام طالبان امارت اسلامی یاد می‌شود، پس از ده‌ها بار سقط و باز نطقه‌بندی در عرصه‌ی مخالفت با هر دو دیدگاه باز تولید نمودند.

این افراطیون دینی، که با افراطیون قومی اما حاکم در یک هم‌سوئی سیاسی دیده می‌شود، دو تیغی یک قیچی اند، که در نهایت زیر عنوان پروسه‌ی صلح و آشتی ملی می‌خواهند، پروژه‌ی تمامیت‌خواهی قومی را تکمیل و اقوام محکوم را به بردگی گیرند، ظاهران حاضر به انعطاف سیاسی دیده نمی‌شود. این گروه که در نهایت با بهره‌گیری از هم یاری حلقه‌ی حاکم در رسیدن به قدرت باورمند دیده می‌شود، در پی آن است تا این بارخون‌تر از پیش منازعه را به نفع هويت حاکم رهبری و مدیریت نماید. در این میان اما موضوع که دسترسی به آن دشوار به نظر می‌رسد، امکان ثبات سیاسی و نگاه انسانی به منازعه است که فعلن چندان محتمل به نظر نمی‌رسد.